



آشنایی شما با دکتر پاک‌نژاد چگونه شکل گرفت؟

حدود سال ۱۳۳۰ بود که من در سال سوم دبیرستان درس می‌خواندم و چند جلسه، افتخار شاگردی دکتر پاک‌نژاد را در کلاس تعلیمات دینی پیدا کردم، اما در همان سال، ایشان در کنکور پزشکی دانشگاه مشهد قبول شدند و رابطه شاگرد و استادی ما تمام شد. بعدها که دکتر از مشهد به تهران منتقل شدند، من هم دانشجوی دانشکده پزشکی مشهد بودم و گاهی برای دیدن‌شان به تهران می‌رفتم. از طرف دیگر، از آن‌جا که هم پدرم با پدر دکتر دوست بود و هم برادر کوچکم در ساختمانی که دکتر سیدرضا و دکتر سیدعباس منزل داشتند، یک طبقه را اجاره کرده بود، بیشتر دکتر را می‌دیدم، ولی دوستی و همکاری نزدیک ما از سال ۱۳۴۵، که من به یزد آمدم، شروع شد. از آن سال، گروهی به نام گروه فرهنگی علوی، تحت سرپرستی شهید صدوقی در یزد افتتاح شده بود و تنها یک دبیرستان پسرانه به نام دبیرستان رسولیان داشت که من هم عضو هیأت مؤسس آنجا بودم. دو سال بعد، به کمک دکتر پاک‌نژاد، آقای شمس‌الدین خرمی، سیداحمد اخوان دستمالچی و مرحوم دکتر رمضانخانی در چند جلسه اساس نامه این گروه را تنظیم کردیم و به ثبت رساندیم. علاوه بر گروه فرهنگی علوی یزد، در جلسات تفسیری هم که عصرهای جمعه برگزار می‌شد، شهید پاک‌نژاد را می‌دیدم. البته این جلسات، ابتدا در مطب دکتر، مدتی در منزل بنده و بعدها در منزل مرحوم رمضانخانی تشکیل می‌شد. اما از سال ۱۳۴۹، دو جلسه دیگر هم به این جلسات اضافه شد؛ یکی جلسات مؤسسه پزشکی خیریه حضرت سیدالشهدا (ع) بود که آن هم تحت نظارت آیت‌الله شهید صدوقی فعالیت می‌کرد و دیگری جلساتی بود که بعد از تأسیس صندوق

دکتر، مردی پرکار، مردمدار و رازدار بود. او به مشکلات مردم رسیدگی میکرد و خواهناخواه افراد مختلفی با او در تماس بودند. اگر دانش آموز یا هر کس دیگری، از طرف دستگاههای سیاسی، مورد تعقیب قرار می‌گرفت، در میان نیروهای اطلاعات، شهربانی و حتی ساواک، بچه‌مسلمان‌هایی بودند که به دکتر خبر می‌دادند و می‌گفتند فلانی مراقب خودش باشد یا امشب در فلان جلسه شرکت نکند.

یک جلسه تبلیغی هم داشتیم که دوشنبه شبها تشکیل می‌شد و بیست نفر در آن شرکت می‌کردند. این جلسات به این صورت بود که هر کسی، ۲۰ شاگرد داشت که در دبیرستانهای مختلف پراکنده بودند تا اگر احیانا دانش-آموز، دانشجو یا شخص دیگری توسط بهائیان منحرف میشد، این افراد را شناسایی کنند، با افراد زنده‌ای که به مسائل مذهبی وارد بودند، تماس بگیرند و اشکالات و عقاید انحرافی او را برطرف کنند و دوباره به اسلام ناب برگردانندش.

خط مشی افراد گروه فرهنگی علوی چه بود؟ آیا آن‌ها در زیرمجموعه فعالیت‌های فرهنگی، جهت‌گیری سیاسی هم داشتند یا فقط کار خیریه و فرهنگی انجام می‌دادند؟

گروه فرهنگی علوی، اول، دبیرستانهای پسرانه اسلامی را تأسیس کرد، بعد از آن، در سال ۱۳۴۹، اولین دبستان دخترانه اسلامی یزد، افتتاح و بعدها مدرسه راهنمایی و دبیرستان دخترانه هم به آن اضافه شد. یک دبستان دخترانه هم در محله خرمشاه به نام آمنه کرمی داشتیم. درباره خط مشی این گروه باید بگویم که هدف اصلی این گروه، تعلیم و تربیت و مسائل مذهبی بود، گرچه معلمان تعلیمات دینی کلاسها را اداره می‌کردند، ولی این مراسم تحت نظارت شهید پاک‌نژاد بود و خود دکتر هم در جلسات فوق‌العاده شرکت میکردند تا علاوه بر توضیح و تبیین مسائل مذهبی، به تعداد زیادی از سؤالات و اشکالات دانش‌آموزان پاسخ بدهند. نکته مهم این بود که این مجالس، در انحصار گروه فرهنگی علوی نبود، بلکه مدرسی مثل جامعه تعلیمات اسلامی و دیگر دبیرستانها هم از شهید پاک‌نژاد خواهش میکردند تا این نشست‌ها را برای رفع اشکال دانش‌آموزان آن‌ها

قرض‌الحسنه ولی‌عصر (عج) در یزد، تشکیل شد. درخصوص این صندوق باید بگویم که هیأت مؤسس آن، چهل نفر بودند که هر کدام مبلغ پانصد تومان یا پنج هزار ریال سرمایه‌گذاری کردند. اگرچه دارایی اولیه صندوق، بیست هزار تومان بود ولی استقبال مردم متدین یزد از همان سالهای اول باعث شد تا مشکل بسیاری از مردم توسط این صندوق برطرف شود. اساسا این صندوق به همت شهید صدوقی افتتاح شد؛ یادم است در آن زمان، سیدی در یزد بود که هزار تومان از یک رباخوار گرفته و بعد از چند سال با این‌که اصل پول را داده بود، هشت هزار تومان ربا را نتوانسته بود بردارد و آن رباخوار می‌خواست منزل آن سید را بگیرد، به همین دلیل هم شهید صدوقی اقدام به تأسیس این صندوق کردند، که در حال حاضر هم پابرجا و مهمترین صندوق قرض‌الحسنه یزد است که بدون ربا کار می‌کند و همه‌ساله، به صورت قرض‌الحسنه، میلیاردها تومان به افراد مختلف وام میدهد.

می‌گفت: می‌خواهم شهادت به سراغ من بیاید...

گفت و شنود شاهد یاران با دکتر ولی‌شاهی
دانش آموز و همکار شهید پاک‌نژاد



• درآمد

جزئیات دوره‌های مهم زندگی دکتر پاک‌نژاد، تمام مطلبی است که در این مصاحبه خواهید خواند. دکتر ولی‌شاهی، اگرچه مثل بسیاری از هم‌دوره‌های پزشک شهید شاخص یزد، ابتدا دانش‌آموز او بوده و بعد به یک همکار تبدیل شده است، اما تفاوت‌های زیادی با دیگران دارد، چراکه او نه تنها در تأمین اجتماعی و بیمارستان‌های یزد، شانه‌به‌شانه دکتر کار می‌کرده است، بلکه با شهید پاک‌نژاد، در کلاس‌های تفسیر قرآن و مبارزه با بهائیت هم حضور داشته و با زندگی چندبُعدی دکتر آشنا شده است، پس گفت‌وگوی ما با او را از دست ندهید.



می‌رفتند که صبح، آن‌ها را معاینه کرده و برای‌شان دارو تجویز کرده بودند و به آن‌ها می‌گفتند: ممکن است که تشخیص من درست نباشد، فعلاً فلان دارو را به مریض ندهید تا پزشک دیگری هم او را معاینه و تشخیص مرا تأیید کند.

دکتر پاک‌نژاد، معمولاً به بیمارانش داروهای تزریقی نمی‌داد و معتقد بود سوزن‌هایی که به تن بیمار فرو می‌رود، دیسه دارد. اصلاً در فکر پمول و مادیات نبود، به طوری که به بیمارانش بیضاعت در مطب خودش دارو میداد یا پول داروهای آن‌ها را حساب می‌کرد. به علاوه، آیت‌الله صدوقی هم در داروخانه رازی حسابی داشتند و دکتر پاک‌نژاد، داروی بیمارانش بیضاعت را به آن حساب حواله می‌کرد.

همه این‌ها، حکایت از خستگی‌ناپذیری، رازداری و غمخواری شهید پاک‌نژاد دارد. یادمان است که یک شب، با چند نفر از دوستان، برای کاری به مطبشان رفته بودیم، بعد از اتمام حرف‌های مان، دکتر گفت: در جیب کدامتان پول هست؟ دکتر رمضانخانی می‌خواست مقداری پول به دکتر بدهد، اما شهید پاک‌نژاد کشوی میز کارش را باز کرد و گفت پول‌ها را بنسمار و بریز اینجا. وقتی علت را پرسیدیم، دکتر گفت: من به همسرم گفته‌ام که پول مطب را برای خرجی خانه می‌آورم، اما الان، آخر ماه است و هیچ پولی ندارم و از او خجالت می‌کشم.

یکی دیگر از دوستانم نیز می‌گفت که یک شب، مردی به مطب دکتر می‌آید تا جواز دفن بچه‌اش را بگیرد، در صورتی که بچه را دو شب قبل برای دیفتری آورده بودند! دکتر تا موضوع را می‌فهمد، برآشفته می‌شود و می‌گوید مگر سرم ضد دیفتری بچه را تزریق نکرده‌ای؟ و پدر مریض می‌گوید به خاطر این که پول نداشته، نتوانسته است سرم فرزندش را بزند. دوستم تعریف می‌کرد که دکتر به اندازهای ناراحت شده بود که فریاد زده و گفته: مگر من مُرده بودم؟ چرا نیامدی از من پول بگیری؟ و به همراه پدر مریض، زاری می‌کند. به طور کلی - دکتر به قول فرانسوی‌ها - آدمی پوتی فوتان یعنی با پتانسیل‌های مختلف، یا به قول بزدی‌ها هزارپیشه بود. به عنوان مثال، شهید پاک‌نژاد علاوه بر کار طبابت، از نظر مذهبی هم باسواد بودند، در کار تبلیغ، تعصب داشتند و به مردم در گرفتاری‌های مختلف‌شان کمک می‌کردند و به قول خودشان می‌گفتند هیچ کار خیری نبوده که من ولو - به اندازه یک قرآن - در آن شریک نبوده باشم.

همه این‌هایی که فرمودید، در زندگی اجتماعی شهید پاک‌نژاد هم بروز داشته؛ درست است؟

شخصیت اجتماعی دکتر، آن‌قدر شناخته شده است که همه مردم، علما، روحانیون و دیگران، به آن اعتراف دارند. اما از لحاظ نوشتاری و پژوهشی، خود دکتر می‌گفتند: وقتی دانش‌آموز دبیرستانی بوده‌اند، خواب می‌بینند که ترجمه آیات قرآن را زیر عبارات عربی می‌نوشته، اما بعضی قسمت‌ها را با خط سبز درشت‌تری می‌نوشته‌اند. بعد از این که برای تعبیر خواب‌شان به مرحوم حاج سیدمحمد رضا میبیدی مراجعه کرده‌اند، ایشان گفته‌اند که دکتر، نویسنده می‌شود و راجع به اسلام کتابهایی می‌نویسد. در صورتی که خود دکتر می‌گفت: بدترین درسش در دبیرستان، انشاء بوده است! بعد از شهادت دکتر، برادرشان، حسن آقا می‌گفت که شهید پاک‌نژاد همه خواب را برای او تعریف کرده و گفته بود که بعضی از قسمت‌های ترجمه قرآن را با رنگ قرمز می‌نوشته است. آقای میبیدی خواب را چنین تعبیر کرده بود که دکتر پاک‌نژاد در قانونگذاری اسلام شرکت می‌کند و سپس شهید می‌شود. ■

بنابراین، در مناسبات سیاسی آن زمان، دو نوع برخورد را می‌توان متصور بود: یکی مقابله رودررو و دیگری در پیش گرفتن رفتارهای دیپلماتیک، که دکتر پاک‌نژاد، روش دوم را برگزیده بود.

نه کاملاً؛ چون از روش اول هم استفاده می‌کردند. خداوند شهید محمد منتظر قائم و دیگر فعالان سیاسی‌ای را که پیش از انقلاب، زیر نظر دکتر کار میکردند، رحمت کند. آن‌ها مسائل نظامی و تیراندازی را هم آموخته بودند، حتی یادمان است که قبل از انقلاب، شهید منتظر قائم از دکتر، اجازه می‌خواست تا یک‌تنه شهربانی را خلع سلاح کند، اما دکتر اجازه ندادند. به علاوه، تعداد زیادی آدم هم بودند که در مطب دکتر، به طور مخفیانه، کارهای سیاسی انجام میدادند. اگر بخوام نمونه‌ای از دخالت مستقیم دکتر پاک‌نژاد در ماجراهای سیاسی بیآورم، باید

هم برپا کنند و دکتر هم با کمال میل این کار را می‌کردند. بنابراین، تبلیغ سیاسی در این جلسات مطرح نبود، ولی وقتی مسائل اسلامی و حقایق اسلامی برای جوانان روشن می‌شد، خواه‌ناخواه متوجه این نکته می‌شدند که خیلی از اتفاقات جامعه‌شان برخلاف مسائل اسلامی است و به این ترتیب، جزو مخالفان حکومت می‌شدند. در واقع، بسیاری از کسانی که در حال حاضر در مقام وزیر، معاون وزیر، استانداری و مشاغل مختلف کار می‌کنند، در شروع انقلاب، معلمان و فارغ‌التحصیلان همین دبیرستان‌های اسلامی و جزو فعالان گروه‌های سیاسی آن دوره بوده‌اند.

خاطره مردم یزد، غالباً در خصوص دکتر پاک‌نژاد، با سنگینی فعالیت‌های فرهنگی و خیره دکتر انباشته شده است و به بخش حضور سیاسی دکتر در جریان‌های سیاسی، اجتماعی یزد کمتر پرداخته میشود. به نظر شما دلیل این اتفاق چیست؟

دکتر، مردی پرکار، مردم‌دار و رازدار بود. او به مشکلات مردم رسیدگی میکرد و خواه‌ناخواه افراد مختلفی با او در تماس بودند. اگر دانش‌آموز یا هرکس دیگری، از طرف دستگاه‌های سیاسی، مورد تعقیب قرار می‌گرفت، در میان نیروهای اطلاعات، شهربانی و حتی ساواک، بچه‌مسلمان‌هایی بودند که به دکتر خبر می‌دادند و می‌گفتند فلانی مراقب خودش باشد یا امشب در فلان جلسه شرکت نکند. بنابراین، حتی آن‌ها هم دکتر را رازدار خود میدانستند و عرق مذهبی‌شان حکم می‌کرد که اگر مسائلی هست به دکتر اطلاع بدهند و ایشان هم به بقیه خبر بدهد.

حتی یکی، دوبار چند نفر از کسانی که توسط شهربانی دستگیر شده بودند، با وساطت دکتر پاک‌نژاد و بزرگان شهر آزاد شدند، ولی مسأله این‌جاست که دکتر این مسائل سیاسی را برای عموم مردم باز نمی‌کرد؛ مگر وقتی که شور انقلاب علنی شده باشد و حتی ساواک برای مدتی، در اطراف منزل دکتر کمین کرده بود تا او را ترور کند، ولی خوشبختانه دوستان دکتر به‌شان اطلاع داده بودند تا از منزل بیرون نیایند. در این دوره، فعالیت سیاسی دکتر و دیگران آشکار شده بود، به طوری که فعالان انقلابی، برای شرکت در تظاهرات‌های بزرگ یا پایین کشیدن مجسمه‌های‌شان، با مشورت دکتر یا اجازه آیت‌الله صدوقی این کارها را انجام می‌دادند.

شهید پاک‌نژاد، یک پزشک مردمی و بسیار متواضع و پرکار بودند. از صبح تا آخرین دقیق ساعت اداری، در درمانگاه تأمین اجتماعی، بیمارانش کارگر و خانواده آن‌ها را معاینه می‌کردند، عصرها در مطب شخصی‌شان بودند و بعد از مطب هم در جلسات مختلف شرکت میکردند؛ با این همه در کار پزشکی خودنمایی نمی‌کردند.

از تنظیم اعلامیه‌ها، پخش و فرستادن آن‌ها به شهرها یاد کنم. البته دکتر این کارها را به کمک دوستان خود یا افرادی که تحت نظرشان بودند، انجام می‌دادند.

آیا از نزدیک، شاهد کارهای پزشکی دکتر بوده‌اید؟
شهید پاک‌نژاد، یک پزشک مردمی و بسیار متواضع و پرکار بودند. از صبح تا آخرین دقیق ساعت اداری، در درمانگاه تأمین اجتماعی، بیمارانش کارگر و خانواده آن‌ها را معاینه می‌کردند، عصرها در مطب شخصی‌شان بودند و بعد از مطب هم در جلسات مختلف شرکت میکردند؛ با این همه در کار پزشکی خودنمایی نمی‌کردند. گاهی حتی اتفاق می‌افتاد که آخر شب‌ها به در منازل بیمارانی